

در دفاع از درک لنینی و نقدی بر

"سوسیالیسم بورژوایی و ..." نوشته آقای پایدار

ف. فرخی

هفدهم دی ماه هشتاد و شش

بالاخره انتظارها بسر رسید، کبک سرش را از لای برف بیرون آورده و نیم نگاهی به دنیای اطرافش افکند. من در مقاله قبلی ام در مورد آگاهی طبقاتی خاطر نشان کردم که چپ سرمایه ناگزیر از پاسخگویی به مسئله آگاهی طبقاتی و به طبع آن مسئله سازماندهی طبقاتی میباشد. همانگونه که در مقاله یادشده هم آمده، تا بحال کسان دیگری از جریانات دیگر نیز گوشه و کنایاتی از این قبیل را راجع به درک لنین از مسئله اینجا و آنجا در یکی دو خط بیان کرده بودند، اما آنها حتی شایسته پاسخگویی هم نبودند، زیرا از محدوده شعارهایی توخالی فراتر نمیرفتند. اما در نیمچه مقاله بالا لااقل سعی در آوردن استدلال شده و همین دلیل آنرا سزاوار پاسخ میکند. مثال کبک را از این جهت میزنم که این صفت ویژه چپ سرمایه فارسی زبان است که تا موقعی که مستقیماً اسم آنها آورده نشده همچنان سرشان در دنیای مالیخولیایی خودشان سیر میکند. مثال آن مقاله من در مورد انقلاب سوسیالیستی در یک کشور بود که تا آنجایی که من میدانم اکثر قریب باتفاق آنها را شامل میشود و یا مثلاً مقاله دوستان آدرخش و تشکیلات کارگران انترناسیونال در نقد کمونیسم باصطلاح کارگری و غیره.

حال چرا برخورد به این گروه بخصوص در این زمینه و این بحث مشخص می گنجد؟ به این دلیل مشخص است که، صرف نظر از هر علت دیگری که اینها خود بمثابة تفکیک گر اینان از مابقی جناحهای چپ سرمایه برمی شمارند، یکی از پایه های اصلی تفاوتشان در همین نحوه برخوردشان به مسئله آگاهی طبقاتی و بزعم آن مسئله سازماندهی طبقاتی میباشد که آنها را باز هم علاوه تصور خودشان در زمره اکونومیستهای خجول این جناح میگنجانند، مبحثی که الساعه به آن خواهیم پرداخت. در مورد مقاله آقای حکیمی « بازخوانی رویکرد لنینی» باید منتظر اتمام آن شد، اما از زمینه چینی آن پیداست که آن هم ره به همین وادی دارد.

وقتی که اینگونه مسائل از منظر تاریخی طبقه کارگر و دیدگاه سوسیالیسم علمی مطرح میشوند، مشخصاً در راستای مبارزه طبقاتی و درمقابل با ادراکات انحرافی بی که تلاش در تسلط بر آگاهی موجود طبقه کارگر دارند قابل تبیین است. در رابطه با آگاهی طبقاتی مجبوریم که فقط اشاره ای به آن داشته و از آن سریعاً بگذریم اما خواننده مشتاق میتواند برای بحث مفصل تر آن به سایت تشکیلات کارگران انترناسیونال رجوع کند.

ما در مقاله آگاهی طبقاتی از منظر مارکسیسم یادآور شدیم که تنها لنین در این مورد هیچ مقوله تازه ای را ابداع نکرد بلکه دقیقاً سخنگوی نظرات مارکس و انگلس در زمان خود بود، و دقیقاً همین شرایط مشخص زمانه اش او را وادار میکرد که در این مبحث خاص باین بیواسطه ای اظهار بیان نماید.

از آگاهی طبقاتی کارگران چیزی بجز آگاهی به وظیفه تاریخی طبقه کارگر را فهمیدن خطایی است که اکثر منتقدین

ریز و درشت درک مارکسیستی از این قضیه بآن دچارند، و یا در مورد بعضی ها فقط بآن متشبت میشوند. این آموزه ایست از درک مادی تاریخ، من در مورد اینکه چرا اصولاً طبقه کارگر این وظیفه را بعهده دارد از منظر سوسیالیسم علمی در مقاله هایی که از خود بیگانگی و فراروی از آنرا بحث کرده ام توضیحات کافی را در این زمینه داده ام. مارکس و انگلس در خانواده مقدس میگویند: **" مسئله این نیست که در یک زمان مشخص این یا آن پرولتار و یا حتی کل پرولتاریا چه چیزی را هدف خود میداند، بلکه مسئله این است که پرولتاریا چه هست و بر اساس این هستی اش تاریخاً ناچار به انجام چه کاری میباشد."**

حال سؤال این است که آیا طبقه کارگر بطور خودبخودی و خودانگیخته و از درون همین روابط کارمزدی با سرمایه قادر به آگاه شدن به این مهم که تاریخاً بر عهده او گذاشته شده است میباشد یا نه؟

انگلس (البته همراه با مارکس و به تأیید او) در آنتی دیورینگ میگوید: **" اجرای عمل آزادسازی جهان رسالت تاریخی پرولتاریاست. پی بردن به شرایط تاریخی و لذا شناخت ماهیت عمل مزبور و آگاه نمودن طبقه پرولتاریا نسبت به شرایط و طبیعت عملش وظیفه سوسیالیسم علمی است که بیان تئوریک جنبش پرولتاری است."**

دیگر از این رک و راست تر و بی پرده تر نمیتوان انتظار داشت که بنیانگذاران مارکسیسم راجع به موضوعی اظهار نظر کرده باشند. وانگهی مگر سوسیالیسم علمی یا مارکسیسم نبود که به کشف این وظیفه قائل آمد. ولی از بخت بد این منتقدین که بسیار مایلند و در واقع در این اوضاعی که جهان امروز در آن بسر میبرد ناچارند که خود را مارکسیست خطاب کنند، بنیانگذاران مارکسیسم به همین قناعت نکرده اند که چیز را که عیناً به ثبوت رسیده بود، یعنی کشف این وظیفه تاریخی و آگاهی به آن توسط خودشان، را اعلام کنند بلکه ادامه میدهند و آگاه نمودن پرولتاریا یعنی طبقه ای که اجرای این عمل تاریخاً بر عهده اوست را وظیفه سوسیالیسم علمی که بیان تئوریک همان جنبش است میدانند.

همین نکته را مارکس جوان البته با انشائی مختص آن اوآن مشخص در « ادای سهمی به نقد فلسفه...» چنین بیان میکند: **" همانگونه که فلسفه سلاح مادی خود را در پرولتاریا مییابد، پرولتاریا نیز سلاح معنوی خود را در فلسفه مییابد، و بمحضی که آذرخش فکر عمیقاً در زمین پر ابتکار توده ها اثر گذارد....."**

درک لنین از این پایه بر میخیزد و فقط در این راستاست که قابل درک است. همانطور که از همین مختصر هم بر میآید مستقیماً نشأت گرفته از آن است. اما صد البته و همانگونه که این امریست عام و نه مختص درک لنین، نشانه ها و خصوصیات تاریخ مشخص خود را نیز دارد و این امریست الالسویه.

این اوضاع مشخص در زمانهای معین ما را به مبحث از بیرون یا از درون میرساند. با رشد فزاینده نیروهای مولده، سرمایه داری به سمت همگانی کردن تحویلات کشیده میشود. این عمدتاً بدلیل کم کردن هزینه دستمزدهای کلان به نیروهای تخصصی بوده است. اما این هم حقیقتی تاریخیست که تا مدتهای مدیدی حتی در حاکمیت سرمایه داری بدلیل اینکه تقسیم کار هنوز بشکل امروزی اش اینچنین تخصصی نشده بود، کار اندیشورزانه عمدتاً در گروههای خاص جامعه صورت میگرفته که در هر شکل جزو گروههای تحت استثمار محسوب نمی شده اند. به همین دلیل هم مواد اندیشورزانه ای که از نسلهای قبلی در دسترس مارکس و انگلس قرار گرفت بطور بیواسطه برخواسته از طبقات یا گروههای زحمتکش نبوده بلکه حتی برعکس. و تنها از این زاویه است که این مبحث از درون یا از بیرون از طبقه

کارگر آمدن آگاهی طبقاتی در آن زمان مشخص محلی برای بمیان کشیدن داشت، چیزی که بحث کردن از آن در دوره ای که ما در آن زندگی میکنیم مورد پیدا نمیکند، زیرا بسیاری از اقشار خود طبقه کارگر امروزه با موادی که در دسترسشان است توانایی کسب این آگاهی را دارند، زیرا تقسیم کار تمام اقشار و از جمله خود طبقه کارگر را نیز بشدت به کار فکری و یدی منقسم کرده است. اما این بسیار ساده لوحانه خواهد بود هرآنگاه همین شکل ساده قضیه را منظور اکونومیستهای رنگارنگ موجود نیز محسوب کنیم. همانگونه که در همان مشاجره لنین با اکونومیستهای زمانه اش هم صدق نمیکرد. اعم منظور آنان این است که طبقه کارگر در همان رابطه کارمزدی خویش و بدتر از آن بدلیل همین رابطه اش در دنیای سرمایه داری قادر و ملزوم به کسب آگاهی طبقاتی میباشد. و تازه اینهمه برای این است که آنرا بمثابة وسیله ای بر علیه تشکیل حزب انقلابی استفاده کنند و تازه اینجاست که خواننده میتواند دلیل حمله آنان را مخصوصاً به لنین بیابد، یعنی بعنوان رهبر حزب انقلابی بی که رهبری انقلاب اکتبر را بعهده داشت. حمله اکونومیستهای امروزی به لنین را فقط از این زاویه میتوان درک کرد یعنی بعنوان شاهد تاریخی نقش بر آب شدن تئوریشان و علت وجودیشان. ما طبق معمول اول بسراغ مارکس میرویم تا نشان دهیم که حمله آنان ننتها به لنین بلکه هدف گرفته شده بر علیه مارکسیسم و این نه بعنوان اشخاص بلکه بعنوان بیان تئوریک جنبش پرولتری میباشد. مارکس در مورد چیزهایی که در رابطه کارمزدی عاید انسانهای مختلف میشود در دستنوشته های اقتصادی و فلسفی میگوید: " درست است که کار برای ثروتمندان اشیائی شگفت انگیز تولید میکند اما برای کارگر فقر و تنگدستی میآفریند. ... کار تولید کننده شعور است اما برای کارگران خرفتی و بی شعوری ببار میآورد.

حال باید از دوستان اکونومیست خودمان بپرسیم که آیا منظور آنان از کسب آگاهی طبقه کارگر در همان رابطه کارمزدی اش و بدیل همان هستی طبقاتی اش همین است که مارکس آنرا خرفتی و بی شعوری مینامد بدون اینکه به هیچ رمانتیسم کارگر کارگری دچار شود؟

با این مقدمه بسراغ ایرادات آقای پایدار از لنین میرویم. در همینجا دوباره یادآور میشوم که برای اطلاع بیشتر از بحث آگاهی طبقاتی که در اینجا بشکل خیلی فشرده آمد، به سایت رفقای تشکیلات کارگران انترناسیونالیست یا به مقاله من در همین خصوص مراجعه کنید.

آقای پایدار با ترسیم اینکه آن کشمکش اوائل قرن بیستم لنین با اکونومیستهای زمانه اش بر سر چه بوده آغاز میکند: " کشمکشی در اوایل قرن بیستم در درون جنبش کارگری روسیه رخ داد. در یک سوی ماجرا راست ترین گرایش درون سوسیال دموکراسی قرار داشت. رویکردی که تمامی دار و ندار جنبش کارگری را در مبارزه برای مطالبات روزمره اقتصادی خلاصه می نمود. بحث هائی نظیر اینکه گویا کارگران فقط موضوعاتی را درک می کنند که نتایج محسوس و مستقیم اقتصادی برایشان داشته باشد!!! جنبش کارگری باید همه قوای خود را روی محور اصلاحات اقتصادی متمرکز سازد!!! مبارزه سیاسی طبقه کارگر باید از ملزومات تحمیل همین رفرم های اقتصادی بر دولت تبعیت نماید!!! "

این قسمت از مقاله ایشان را باید بدقت مورد بررسی قرار داد، چون شامل پاره ای حقایق، مثنی خطا (میگویم خطا برای اینکه نگویم دروغ)، و بخشی دیگری هم قلم گیری شده میباشد. اول اینکه آن گروه مقابل مشاجره لنین " راست بودند" را میتوان بتعبیری درست خواند، اما چرا نگوییم اکونومیست بودند یعنی گروهی که به جنبش خودبخودی طبقه

سر تعظیم فرو می‌آورند؟ بگذریم چون دلایلش همینطور که جلو می‌رویم آشکار می‌گردد. اینکه گفته شود که آنها "جنبش کارگری را در مبارزه برای مطالبات روزمره اقتصادی خلاصه مینمودند" کاملاً خطاست و آنها معتقد به مبارزه سیاسی بودند ولی مبارزه اتحادیه‌ای را صاحب درجه اول میدانستند. اما مهمتر از همه اینکه آقای پایدار دلیل اصلی مشاجره لنین را با اکونومیستها حذف کرده است و آنها کم بها دادن آنها به آگاهی سوسیال دموکراسی (که لنین انرا مترادف با آگاهی کمونیستی بکار میبرد) و نقش حزب انقلابی در این راستاست. این را بجز بعنوان یک قلمگیری تعمدی چیز دیگری دیدن ساده لوحی است. دلیل آن هم بسیار روشن است، زیرا هر خواننده‌ای با کمی آشنایی با این مباحث تشابه عجیب بحثهایی را که آقای پایدار در این زمینه ارائه داده و میدهد (نگاه کنید به نکات ۵ و ۶ در همین مقاله مورد بحث) با موضع اکونومیستها خواهد یافت. من از این آگاهم که آقای پایدار زیاد به طبعشان سازگار نمی‌آید که اینگونه خطاب شوند، اما اولاً که به طبع اکونومیستهای زمان لنین هم نبود و خیلی از این بابت هم به او بدبیراه حواله دادند و در ثانی باور کنید که هرچه سعی کردم کلمه دیگری را که اینگونه بتواند بیانگر تمایلات ایشان باشد پیدا نکردم.

آقای پایدار با یکسری تعریف و تمجیدها از لنین و بعداً لیست کردن اشتباهات او و بلشویکها (بیچاره آنها که فقط با کم داشتن یک نفر مثل آقای پایدار انقلابی را از کف دادند!) ادامه میدهد. از سر تمجیدات ایشان می‌گذریم زیرا عظمت لنین بحدی هست که حتی دشمنان قسم خورده اش را نیز وادار به درج حقایقی از زندگی او میکند چه رسد به آقای پایدار که زمانی طرفدار لنین هم بود.

اما مکث کوچکی درمورد لیست بلند بالای اشتباهات!! لنین جایز است. و این نه بدلیل آنست که این لیست کشی سزاوار پاسخ باشد، نه، زیرا اینجا نیز از یکسری شعارهای توخالی و هر کس سخنی از سر سودا گفتند خبر دیگری نیست. این چند خط از این نظر قابل توجه است که نشان میدهد که آقای پایدار چگونه هنوز به همان مکتبخانه‌ای که درس ضد مارکسیستیش را در آن آموخته (کمونیسم باصطلاح کارگری) وفادار مانده و در واقع هنوز سخنان مرشد را بلغور میکند. او میگوید " اما همین لنین در تحلیل موقعیت و ظرفیت و سرشت جنبش کارگری، در تبیین کارگری سوسیالیسم و اقتصاد سوسیالیستی، در چند و چون موضوعات مربوط به نقد سوسیالیستی سرمایه داری و انقلاب سوسیالیستی پرولتاریا دارای لغزش‌ها و استنباطات نادرست جدی نیز بوده است."

ما تا زمانی که ایشان این لغزشها!! را با کمی بیشتر از دو خط توضیح نداده آنرا به همین ترتیب به حال خودش رها میکنیم و او را در ثبت اشتباهات!! لنین دنبال میکنیم. او اینچنین ادعا میکند:

"لنین در پروسه این جدال، قبل از هر چیز به سراغ طبیعت و سرشت جنبش کارگری می‌رود. این جنبش را در نهاد خود و به صورت مادرزاد یک جنبش تردیونیونی و بورژوائی ارزیابی می‌کند."

و این دیگر یک دروغ محض بیشتر نیست و اینرا بسادگی از روی همان نقل و قول درست خط بعد در نوشته ایشان میتوان دید. لنین بهیچ عنوان نه از سرشت و طبیعت جنبش کارگری سخنی بمیان آورده و نه آنرا بورژوائی خوانده است. لنین بدرستی میگوید که طبقه کارگر با قوای خود تنها قادر به کسب آگاهی تردیونیونیستی میباشد، توجه کنید که در اینجا فقط صحبت از آگاهی در میان است و نه خود جنبش و این آقای پایدار است که در روز روشن جای این دو را با هم عوض کرده تا لاطائلات شماره گذاری شده بعدی را بعنوان استنتاجات ایشان از کل بحث لنین بخورد

خواننده دهد.

در مورد نکته ۱ : آقای پایدار از همان نقل و قول دو خطی که از چه باید کرد لنین آورده این نتایج داهیانه را استخراج نموده اند و لابد منتظر کسب مدال افتخاری هم بابت آن هستند. اما یک لحظه صبر کنید! این استنتاجات دانشور ما چرا نزد هیچکس دیگری عیان نمیشوند، مگر زبانم لال از غیب به ایشان الهام میرسد. او ادعا میکند که این مطلب نهفته را بیرون کشیده است. " کارگر بودن و فروشنده نیروی کار بودن نه مبنای ستیز با سرمایه داری بلکه بالعکس بنیاد مماشات و همزیستی با نظام سرمایه داری است!!! به بیان دیگر کارگر در چهارچوب کارگر بودنش یا در اساس هستی اجتماعی و طبقاتی خود با شالوده بردگی مزدی در تعارض قرار ندارد بلکه با آن همزیست و همساز است!!!

جهت اطلاع ایشان باید اعلام کنیم که اولاً از اینچنین نتیجه گیری بی نتنها در آن دو خط کذایی و نه در چه باید کرد و نه حتی در کل اثار لنین هیچ خبری نیست، در ثانی آقای پایدار میخواهند در اینجا مثلاً نقد به منفی کنند، یعنی اینکه برخلاف نظر لنین(کذا) کارگر بودن و فروشنده نیروی کار بودن مبنای ستیز با سرمایه داری است و بنیاد همزیستی با آن نیست. و باید گفت که خوشا بحال لنین که اینگونه برداشتهای مکانیکی را به او نسبت نمیدهند. اینگونه طرز تلقی پدیدهها هیچگونه مناسبیتی با درک مارکسیستی نداشته و دقیقاً (با عرض پوزش) مشخصه فهمی بغایت اکونومیستی است. زیرا درک مادی تاریخ قضایا را دیالکتیکی میبیند. آنها را در وحدت رابطه متضادشان در تأثیر متقابلشان و کون و فساد و تکاملشان ارزیابی میکند، و نه همچون درک یکطرفه و مکانیکی امثال پایدار: کارگر بودن=مبنای ستیز با سرمایه داری= ناهمزیستی با آن. مارکس در دستنوشته ها میگوید: " سرمایه و کار در وهله نخست هنوز با هم وحدت دارند. سپس اگر چه از هم جدا شده و نسبت به هم بیگانه میگردند، اما متقابلاً تکامل مییابند و یکدیگر را به عنوان وضعیتی ایجابی ارتقاء میدهند." همانطور که مشاهده میشود از منظر مارکسیسم موضوع نه بر سر جاده ای یکطرفه بلکه وحدت اضداد و تکاملشان در تقابلشان میباشد.

در مورد نکته ۲ : باز هم در اینجا شاهد غیبگویی و خیالبافی آقای پایدار هستیم و برای هیچکس معلوم نیست که ایشان این استنتاج را از کجا بیرون کشیده اند. اما مجدداً در همان نقد به منفی خودشان کمال اختلال فکری و کج فهمی موضوعات را به نمایش میگذارند. اول از همه اینکه معلوم نیست منظور ایشان از انتظارات و امیدهای طبقه کارگر چیست؟ زیرا از این مقوله ها فقط در شرایط تاریخی مشخص میتوان بحث کرد، چرا که آنها مقولاتی کاملاً متغیرند و بسته به درجه آگاهی کارگران، موقعیت جغرافیایی، سطح رفاه و دموکراسی و غیره برای کارگران کشورهای مختلف و گاه مناطق مختلف متفاوتند. و اینگونه مزخرف گویی را به لنین نسبت دادن واقعاً کمال بی انصافی در حق او میباشد. این وصله هم به لنین نمیچسبد که معتقد باشد که سرمایه داری ظرفیت ممانعت از بروز آنتاگونیسم در روابط خود با جنبش کارگری را داراست، البته آقای پایدار هم به این واقف نیستند که سرمایه تمام تلاشش را در این راه کرده و خواهد کرد که این آنتاگونیسم را تخفیف دهد تا از بروز تصادمات سرنوشت ساز جلوگیری کند. یکی از این روشها پر بها دادن به حرکات خودبخودی و تخطئه نقش حزب انقلابیست، چیزی که نقداً خود ایشان سخنگوی آن شده اند.

در مورد نکته ۳ : در این بابت در مقدمه باندازه کافی بحث شد. اما نکته ای که در اینجا باید تذکر داد این است که آقای پایدار با انتشار کلمات و جمله های قصار سعی در خلط موضوع دارد. مثلاً " فرا رفتن کارگران از مرزهای محافظ موجودیت سرمایه داری". باید پرسید که منظور از این فراروی کدام است؟ آیا این شامل از بین بردن شالوده سرمایه داری هم میگردد؟ درست همین پرسشها را میتوان در مورد " ظرفیت اجتماعی جنبش واقعی آنها " هم کرد. در هر شکل اگر منظور ایشان درجه موفقیت و برد حرکات خودبخودی طبقه کارگر باشد که پاسخ لنین واضح است. از زبان خودش بشنویم که در چه باید کرد میگوید: " این اعتصابات بخودی خود هنوز مبارزه سوسیال دموکراتیک نبوده بلکه مبارزه تردیونیونی بود. این علامت بیدار شدن خصومت آشتی ناپذیر کارگران و کارفرمایان بود. اما کارگران در آن موقع به تضاد آشتی ناپذیری که بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر موجود است آگاهی نداشتند و نمی توانستند داشته باشند."

در مورد نکته ۴ : منظور آقای پایدار از نیروی خارجی همانیست که لنین آگاهی سوسیال دموکراتیک یا سوسیالیستی مینامد که در همین نقل و قول بالا آنرا بعنوان آگاهی به تضاد آشتی ناپذیر بین منافع آنان و تمام رژیم سیاسی و اجتماعی معاصر تعریف میکند. و همانطور که در مقدمه هم ثابت شد مطلبی است نتیجه گیری شده از درک بنیانگذاران سوسیالیسم علمی که خود علاوه بر اینکه ریشه در حرکت تاریخی پرولتاریا یعنی زایشش و مسیر زندگیش دارد، ولی با این حال "نشو و نما یافته از تنوریهای فلسفی، تاریخی و اقتصادی است."

در مورد نکته ۵ و ۶ : در این دو مورد باید گفت که تنها جایی است که بانصاف میتوان گفت که ایشان میتوانستند این نکات را از مقاله لنین برداشت کنند، البته با تصحیح نکاتی چند، اما همانطور که در بالا نیز توضیح دادیم این نه کشفیات خود لنین بلکه درک صحیح او از آموزشهای مارکسیستی میباشد. اما در اینجا نیز باید در طرز بیان آقای پایدار تصحیحاتی را داد تا این نکاتی که او ردیف کرده بتوانند به لنین نسبت داده شوند. اولاً اینکه او در نکته پنجم میخواهد اینچنین القاء نماید که بنظر لنین کارگر، آگاهی طبقاتی را باید " حتماً از نمایندگان فکری طبقات دیگر بیاموزد ". چیزی که در بهترین حالت یک کج فهمی تعمدی بیشتر نمیتواند باشد. اولاً اینکه از زمانیکه مفاد درک مادی تاریخ توسط بنیانگذاران مارکسیسم اعلام گردید، این مفاد نه متعلق به طبقات دیگر بلکه بیان تنوریک جنبش کارگری محسوب میشوند، که " طبعاً میتواند در میان سایر طبقات نیز با تعمق در وضعیت طبقه کارگر پدید آید." ثانیاً لنین میگوید که کارمایه این مفاد(همانطور که هر تاریخ نویس بی غرضی هم میتواند شهادت دهد) برگرفته از نسلهای قبل از نمایندگان فکری طبقات دارا گرفته شده اند. مگر هگل، آدام اسمیت، فونر باخ، ریکاردو، سن سیمون و متعلق به چه گروه اجتماعی بودند؟ ولی آقای پایدار این را کاملاً وارونه کرده و میگوید لنین معتقد بوده که آگاهی طبقاتی حتماً از نمایندگان فکری طبقات دیگر باید آموخته شود و بدین طریق خود یک چیز را بجای موادی که برای تهیه آن بکار برده شده اند تقلب میکند. (آیا ما حق نداریم در خطای برداشت یا دروغ محض بودن اینها شک کنیم؟). در ضمن آقای پایدار متوجه نیست که مسئله اساسی این است که به حرکات خودبخودی جنبش سر فرود آورده نشود، در حالی که برای بزرگان مارکسیسم این الالسویه است که موضوع بر سر تزریق!! (اگر بخواهیم کلمه ای باب طبع او بکار ببریم) آگاهی از درون خود جنبش بآن میباشد. و این بسادگی باین دلیل است که مبارزان کمونیست، مبلغان و مروجان جنبش و قلمزنان جنبش همگی بخشی از آن، و بخش آگاه آنرا تشکیل میدهند. این ما را به نکته آخر میرساند.

در مورد نکته ۷ : حال دیگر برای ما ثابت میشود که اینهمه تعمداً با نقشه قبلی و بدروغ برشته تحریر درآمده. توجه کنید آقای پایدار مینویسد: " و بالاخره اینکه سوسیالیسم نه یک جنبش طبقاتی ضد سرمایه داری بلکه یک مکتب و مجموعه ای از دانشها در کنار همه علوم و دانش های دیگر است. " (تأکید از من است). و این را از جمله ای از لنین اقتباس کرده که او خود در چند سطر پایین تر نقل و قول میکند. "آموزش سوسیالیسم از آن تئوری های تاریخی، فلسفی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده اند. (باز هم تأکید از من است). خواننده تیزبین حتماً متوجه میشود که آقای پایدار چگونه با قلم گرفتن یک کلمه (آموزش)، بیان تئوریک سوسیالیسم را با خود جنبش سوسیالیستی تعویض میکند که به خواننده اش بگوید ! ببینید لنین چگونه سوسیالیسم را نه یک جنبش بلکه یک دانش تلقی میکرده است! اما زهی خیال باطل. دیگر نمیخواهم سر خواننده را بیش از این با اینچنین تقلبات ادبی بدرد بیاورم. همینقدر کافیهست که بگویم که همانگونه که انتظار میرفت چپ سرمایه در مقابل لنین هیچ چیز باارزشی برای گفتن ندارد.

ف. فرخی

ژانویه ۲۰۰۸

منبع: سایت آبیدر